

جنايات مرموز دڪترِ مِرا

ادوگلاوا رابھو

ترجمہ محمود گودرري



حدرنگ

فهرست

۷	مسافری با تصویر پارچه‌ای
۳۳	جهنم آیه‌ها
۴۷	تست روان‌شناسی
۸۳	آمدن اُسی
۱۰۵	حایات مر مور دکتر مرا
۱۳۱	کوتوله رقصان

مسافری با تصویر پارچه‌ای

قصه‌ای که می‌خواهم تعریف کنم به رویاست و به مجموعه‌ای از اوهام، پس لاند آن مسافر با آن تصویر پارچه‌ای دیوانه بوده است، یا ممکن است نگاه من گویی از ورای بلوری حادویی به گوشه‌ای از دنیایی دیگر افتاده باشد، همان طور که رویا اغلب فرد را به قلمروهای جهان فراطبیعی می‌برد یا همان طور که دیوانه چیره‌ایی را می‌بید و می‌شود که ما افراد عادی قادر به درکشان نیستیم

یک روز شرحی و ابری در گذشته‌ای نامعلوم، از سفری تفریحی به اوبوتسو^۱ برمی‌گشتم، از همان شهری که در ساحل دریای ژاپن قرار دارد و به داشتن سراب‌های بسیار شهره است هر بار این قصه را تعریف می‌کنم، آن‌هایی که مرا حوب می‌شاسند سای محالفت می‌گذارید و اشاره می‌کنند که من هرگز به اوبوتسو برفته‌ام آنگاه خود را بیش از همیشه متحیر و سرگردان می‌بینم، چون هیچ مدرکی ندارم که ثابت کند به راستی آنجا بوده‌ام، از خود می‌پرسم «نکند تمامش حواب و حیال بوده است؟»

اما اگر این طور نباشد، چگونه می‌توان رنگ‌های ربنده‌ای را توحیه کرد که

برگ‌نمایی شده بودند، مانند کرم‌های سیاهی که ریز میکروسکوپی قرار گرفته باشد و از ورای لنزی تطهیم‌شده به چشم آیند. گه‌گاه بزرگ‌شکل ابری عجیب‌و‌عریب به خود می‌گرفتند محل ابر واقعی را می‌توان به وضوح تشخیص داد، اما در این مورد متوجه شدم که فاصله بین سراب و بیسده‌اش به طرری غیرعادی بی‌حدومرر است این فاصله نامشخص باعث می‌شد سراب حوفاک‌تر از آن چیری باشد که تصور کرده بودم

گاه سراب شکل عولی هراس‌انگیر را به خود می‌گرفت که در آسمان دوردست معلق بود، بعد یکباره هیبت عارآلود و هیولایی دیگری به خود می‌گرفت که در چند سانتی‌متری صورتم عرص‌اندام می‌کرد بعضی اوقات به سان نقطه‌ای عول‌آسا و تیره درست مقابل دیدگانم بود یک لحظه بعد، مثلثی سترگ و لرزان بود که کم‌کم بزرگ‌و‌برگ‌تر می‌شد، بعد ناگهان آن هم بی‌حر فرومی‌ریخت همان توده وصف‌ناپذیر دوباره به سرعت ظاهر می‌شد، این بار افقی کش می‌آمد و مانند قطاری دراز حرکت می‌کرد اما پیش از آنکه درست در مرکز دید قرار گیرد، نار هم پراکنده می‌شد و خود را به شکل چیری شبیه ردیمی از درختان صبور درمی‌آورد

به رعم تمام این تعبیرشکل‌ها، فرایند انتقال هر نار چنان طریف و تدریجی بود که گویی حس نمی‌شد چه‌سا بیروی سحرآمیز این سراب همه ما را افسون کرده بود در این صورت، شاید همان بیروی غیرطبیعی هم‌چنان مراد در چنگ خود نگه داشته بود، حتی وقتی در قطار به سوی حانه‌ام برمی‌گشتم پس از آنکه دو ساعت بی‌وقفه ایستادم و به صحنه‌های رازآلودی حیره شدم که در آسمان به نمایش درآمده بود، باید بگویم وقتی اوبوتسورا ترک کردم و شانه‌راه حانه را پیش گرفتم، حس و حالی عجیب بر من مستولی بود درست ساعت شش عروب بود که در ایستگاه اوبوتسو سوار قطار توکیو

در آن «رویا» دیدم؟ بر کسی پوشیده نیست و تمام حوایب‌سندگان معترف‌اند صحنه‌هایی که در صمبر بیمه‌هوشیار فرد ظاهر می‌شود کم‌و‌بیش عاری از رنگ است، مانند سوسوردن‌های فیلمی سیاه‌وسفید اما همین حالا بزرگ‌شده درون واگن قطار به وضوح در دهم تداعی می‌شود، حاصه آن تصویر بزرگ‌شده پربزرگ و ربنده نارنگ‌های حیره‌کننده بعش و سرخش، نا چشمان تیره و نافد دو شخصیتی که در آن رسم شده بودند

نحستینی نار که در عمرم سراب دیده بودم اندکی پیش از این بود در آعار انتظار من از سراب چیری شبیه نقاشی‌ای ناستانی بود—شاید قصری ربا که به آرامی روی دریایی از مه شاور باشد—اما نا دیدن سراب واقعی، کمترین چیری که می‌توانم بگویم این است که بهت‌زده شدم آنجا در اوبوتسو، ریز شاحه‌های درهم‌تیده درختان کهسال کاح که در امتداد ساحل بقره‌فام صف کشیده بودند، من و گروه اسوهی از ناردیدکسندگان نا چشمانی منظر، به آسمان و دریای گسترده حیره شده بودیم هیچ دریایی هرگز این چیس بی‌صدا و غیرعادی به نظرم برسیده بود رنگ خاکستری رعب‌آور و شومی بود، ندون حتی دره‌ای موج، بیشتر به باتلاقی بی‌انتهای می‌مانست

تا حای که چشم کار می‌کرد حیره شدم و فهمیدم که خط افقی و خود ندارد، چون دریا و آسمان در عاری غلیظ و خاکستری ادعام شده بودند ناگهان بر فرار این عمار، قایق نادانی شح‌وار و سفیدی ظاهر شد و به برمی و آرامی شُر خورد و پیش رفت

اما خود سراب نه شکلی بود که گویی چند قطره مرکب هندی روی سطح فیلمی شیری‌رنگ ریخته و بعد در انعادی عظیم در آسمان به نمایش گذاشته شده باشد حنگل‌های شه‌حریره دوردست بوتو^۱ به طرری گنگ و درشت